

سیمون وی

جاذبه رحمت

بامقدمه وضمیمه‌ای به قلم

گوستاو تیبون

ترجمه بهزاد حسین‌زاده



نشرنی

سرشناسه: وی، سیمون، ۱۹۰۹-۱۹۴۳م، Weil, Simone • **عنوان و نام پدیدآور:** جاذبه و رحمت/ سیمون وی؛ با مقدمه و ضمیمه‌ای به قلم گوستاو تیبون؛ مترجمان انگلیسی اما کرافورد، ماریو فون در رور؛ ترجمه بهزاد حسین‌زاده؛ ویراستار مونا سیف. • **مشخصات نشر:** تهران: نشر نی، ۱۴۰۰. • **نوبت چاپ:** اول. • **مشخصات ظاهری:** ۲۶۴ ص • **شابک:** ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۲۵-۹ • **وضعیت فهرست‌نویسی:** فیپا • **یادداشت:** کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان «Gravity and Grace» به فارسی برگردانده شده است. کتاب حاضر نخستین بار با عنوان «جاذبه و لطف» با ترجمه احسان ممتحن توسط انتشارات نگاه معاصر در سال ۱۴۰۰ فیپا دریافت کرده است. • **عنوان دیگر:** جاذبه و لطف. • **موضوع:** تاملات، Meditations • **شناسه افزوده:** تیبون، گوستاو، ۱۹۰۳-۲۰۰۱م، مقدمه‌نویس، Thibon, Gustave, کرافورد، اما، مترجم، Emma Crawford, فون در رور، ماریو، مترجم، Von der Ruhr, Mario, حسین‌زاده، بهزاد، ۱۳۵۶-، مترجم. • **رده‌بندی کنگره:** BF۲۴۳۰ • **رده‌بندی دیویی:** ۱۹۴ • **شماره کتابشناسی ملی:** ۸۷۷۵۶۹۸

قیمت: ۹۸۰۰۰ تومان

www.ketab.ir



نشرنی

جاذبه و رحمت
با مقدمه و ضمیمه‌ای به قلم گوستاو تیبون
سیمون وی

مترجم: بهزاد حسین‌زاده

ویراستار: مونا سیف

صفحه‌آرا: نگار خلیلی

لیتوگرافی: باختر • چاپ و صحافی: غزال

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۱، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۲۵-۹

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، نامبر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com • email: info@nashreny.com • nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن، کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه مترجم
۱۳	درآمد سخن
۱۸	خطوط کلی زندگی او
۲۱	نیچه، سیمون وی و فلسفه رنج
۲۴	سلوک‌های متضاد
۲۵	رنج: ورزشی برای اراده
۲۹	مفهوم جهان و رنج نزد سیمون وی
۳۳	اخلاق از نظر سیمون وی
۳۶	قدرت در اندیشه سیمون وی
۳۹	توازن همچون پادزهر قدرت
۴۳	داوری
۴۸	درباره کتاب حاضر
۴۹	سخن پایانی
۵۱	پیش‌گفتار گوستاو نیون
۸۷	جاذبه و رحمت
۹۱	خلأ و ترمیم [خلأ]

۹۶	پذیرش خلأ
۹۹	وارستگی
۱۰۴	تخیلی که خلأ را پُر می‌کند
۱۰۷	چشم‌پوشی از زمان
۱۰۹	میل ورزی بلا موضوع
۱۱۳	نفس
۱۱۹	و آفرینی
۱۲۷	امحاء نفس
۱۳۰	ضرورت و اطاعت
۱۳۸	پندارها
۱۴۷	بت‌پرستی
۱۴۹	عشق
۱۵۶	شر
۱۶۷	محنت
۱۷۲	خشونت
۱۷۴	صلیب
۱۷۹	ترازو و اهرم
۱۸۱	ناممکن
۱۸۴	تناقض
۱۸۹	فاصله میان ضرورت و خیر
۱۹۱	تصادف
۱۹۳	آن که باید به او عشق ورزیم غایب است
۱۹۷	الحاد به سان نوعی بالایش
۱۹۹	توجه و اراده
۲۰۶	تربیت
۲۱۱	عقل و رحمت

مقدمه مترجم

درآمد سخن

آشنایی من با این نویسنده و متفکر نامدار فرانسوی به سال‌ها قبل بازمی‌گردد؛ دورانی که به صورت پراکنده جملاتی از او را خارج از سیاق متن می‌خواندم و همین جملات مرا مجذوب او ساخته بود. تردیدی نیست که آشنایی اولیه من با اندیشه‌هایش چندان عمیق نبود، ولی آنچه در ابتدا، بیش از هر چیز، مرا به او جلب کرد توجهش به مسیح و آرمان‌های مسیحی به‌ویژه مفهوم محنت^۱ بود.

این عبارت یکی از اولین جملاتی بود که از او خواندم: «باید جهنمی واقعی را به بهشتی خیالی ترجیح داد» (کتاب حاضر، ص ۱۴۰). در آن دوران این جمله را دعوتی به واقع‌گرایی و ترجیح دادن آن به خیال‌بافی می‌پنداشتم، حال آن‌که این جمله در سیاق متن سنجه‌ای است برای تمایزگذاری میان امر واقعی و امر خیالی در ساحت امور معنوی. با این‌که آشنایی اولیه‌ام با او فقط از طریق جملات قصارش بود ولی شخصیت او و لحن سرشار از صراحت و صداقت جملاتش حتی خارج از سیاق نوشته‌هایش نیز پیدا بود و بر ذهن من تأثیری عمیق می‌گذاشت.

نامه به یک کشیش اولین کتابی بود که از او خواندم. در این کتاب سیمون وی عهد عتیق را با زبانی صریح به نقد می‌کشد و از نژادپرستی و مظلومی که در لابه‌لای

1. le malheur/affliction

سطور آن کتاب پنهان شده است پرده برمی دارد. این رویکرد، یعنی انتقاد صادقانه و منصفانه از خود یا گروه خود (سیمون وی نسب یهودی داشت)، همواره برایم نشانی از اصالت شخصیت منتقد بوده است. سیمون وی پیامبر یا قدیسه نبود ولی به سنت آنان رفتار می کرد. قدیسه مسیحی، ترزا اهل آبیلا، زمانی توصیه کرده بود که «با همه مهربان باش و با خودت سخت گیر»، و سیمون وی مصداق کامل این عبارت بود. برای او، که به قول دموکریتوس همه جهان را میهن خود می دانست،^۱ دایره گروه خودی بسیار وسیع بود و همه بشریت را دربر می گرفت، لذا برای او یهودی و غیریهودی، اروپایی و غیراروپایی، دوران معاصر یا اعصار کهن و باستانی تفاوتی نداشت. کلمات او در حکم تازیانه های سلوک انسان اند و برآمده از امیال شخصی یا نفرت از فلان متفکر یا مکتب فکری نیستند. هر جا که اثری از ناراستی باشد کلام او تند و نافذ و روشن است:

... بنی اسرائیل نسبت به بسیاری از اقوام پیرامون خود (هند، مصر، یونان و چین) کمتر از خدا و حقیقت الهی سهم و بهره داشت. زیرا حقیقت اساسی در باب خدا این است که او خیرخواه است. باور به این که خدا می تواند به انسان ها فرمان دهد که مرتکب بی عدالتی ها و مظالم بی رحمانه و ستم آور شوند بزرگ ترین خطایی است که می توان در باب او مرتکب شد.^۲

یهوه خدای جنود است ... هرودوت شمار زیادی از اقوام هلنی و آسیایی را برمی شمارد که در میان آنها تنها یک قوم دارای یک «زنوس جنود» بود. این کفرگویی برای همه اقوام دیگر ناشناخته بود.^۳

عبرانیان که چهارده قرن با تمدن مصری در تماس بودند از پذیرش این روحیه مطبوع و دل پذیر سر باز زدند. [چراکه] در طلب قدرت بودند^۴...

... بنی اسرائیل اساسی ترین حقیقت درباره خدا (یعنی این که خدا پیش از

۱. برای مرد فرزانه همه زمین گشوده است، زیرا سراسر جهان میهن روح نیک است (Hermann Diels, *Die Fragmente Der Vorsokratiker*, 1906, Berlin).

۲. نامه به یک کشیش، ترجمه فروزان راسخی، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۲، ص ۷۶ و ۷۷.

۴. همان، ص ۷۹.

۳. همان، ص ۷۷ و ۷۸.

آن‌که قادر باشد خیرخواه است) را از منابع سنتی بیگانه، یعنی منابع کلدانی، ایرانی یا یونانی، و به یمن تبعید، فراگرفتند.^۱

عبرانیان نه چیزی ساخته‌شده از فلز یا چوب، بلکه یک نژاد، یک قوم را، یعنی چیزی را که به همان اندازه فلز و چوب زمینی و دنیوی بود، بت خود ساختند. دین آنان، به جهت تصویری که از «قوم برگزیده» دارند، اساساً از چنین بت‌پرستی‌ای تفکیک‌ناپذیر است.^۲

او از فرانسه، اروپا و امریکا نیز با همین لحن انتقاد می‌کند:

ما خطاهای تمدن‌های دیگر را شاهی بر نقص دین‌هایی می‌شماریم که آن تمدن‌ها به آن وابسته بودند. بالاین‌حال، اگر به پیشینه اروپا در بیست سده اخیر بنگریم یافتن خطاهایی که دست‌کم با آن خطاها برابری می‌کنند دشوار نخواهد بود. نابودی امریکا با کشتار جمعی و آفریقا با برده‌داری، کشتارهای جمعی در جنوب فرانسه — بی‌گمان این‌ها از همجنس‌بازی در یونان باستان یا آیین‌های عیاشی در مشرق‌زمین چیزی کم ندارد. اما ادعا می‌شود که وجود این رسوایی‌ها در اروپا به‌رغم کمال معنوی دین مسیحی، ولی در دیگر تمدن‌ها به علت نقصان دین‌شان بوده است. (کتاب حاضر، ص ۲۲۵)

یهودیان مُشتی مردم ریشه‌کن‌شده‌اند که همه کُره خاک را ریشه‌کن ساخته‌اند. مشارکت ایشان در مسیحیت، جهان مسیحی را از تاریخش گسسته و آن را ریشه‌کن ساخته است. سپس باورهای عصر روشنگری، انقلاب ۱۷۸۹، سکولاریسم و غیره به یاری دروغی به نام پیشرفت به مراتب بر این ریشه‌کن‌شدگی افزوده‌اند، و اروپای ریشه‌کن‌شده نیز با غلبه استعماری مابقی دنیا را ریشه‌کن ساخته است. (همان، ص ۲۴۳)

و با همه علاقه‌ای که به میراث روحانی مسیحیت و مذهب کاتولیک دارد از انتقاد از کلیسا، کاتولیسیسم و حتی بالاتر از آن مسیحیت نیز باز نمی‌ماند:

این مسیحیت اولیه بود که به یاری مفهوم برنامه الهی، که قرار بود انسان را شکل

دهد و به دریافت پیام مسیح توانایش سازد، ایده زهرآلود پیشرفت را ساخت.
(کتاب حاضر، ص ۲۴۴)

مسیحیت در تاریخ نوعی هماهنگی می‌جست. این نطفه اندیشه هگل و مارکس است. مفهوم تاریخ به سان تداومی جهتدار مفهومی مسیحی است. به نظر من کمتر ایده‌ای می‌تواند در مطلقاً نادرست بودن بر این ایده پیشی بگیرد. (همان‌جا)

در کنار این روحیه انتقادی، آنچه نوشته‌های سیمون وی را پُرارج‌تر می‌سازد اخگرهای فکری، روان‌شناختی و اخلاقی است که در این کتاب و در دیگر آثار او پراکنده‌اند. او بصیرتی در شناخت ضمیر انسان دارد که حاصل تأمل‌های ژرفش در این حوزه و تجارب به‌جان‌زیسته اوست. به همین سبب خواندن آثارش حتی برای کسانی که با جهان‌بینی خاص او هم‌نظر نباشند نیز جالب است و خواننده مشتاق از بصیرت‌های ژرف او در حوزه اخلاق، روان‌شناسی، سیاست و تاریخ بی‌بهره نخواهد ماند.

سیمون وی به شهادت دوستش گوستاو تیون عمیقاً دوستدار افلاطون بود و آثار او را به طرزی مسیحی تفسیر می‌کرد، اما از تبختر افلاطونی کمترین نشانی در او نبود. شاید بزرگ‌ترین فضیلتی که در این متفکر فرانسوی سراغ می‌توان کرد فروتنی او باشد. او در دوران حیاتش عمدتاً تنها چند مقاله با محتوای سیاسی منتشر کرد و آن دسته از آثارش که رنگ و بوی الهیاتی و فلسفی دارند یادداشت‌ها یا نامه‌هایی‌اند که به امانت نزد دوستانش سپرده بود که همگی پس از مرگش منتشر شدند و شهرتی عالم‌گیر برایش به همراه آوردند. او حتی در پی آن نبود که این دسته از آثارش را لزوماً با نام خود منتشر کند. پایبندی به حقیقت یگانه انگیزه او در نوشتن این آثار بود و او شخص خود را در این میان به چیزی نمی‌گرفت، این معنی از نامه‌ای که به گوستاو تیون نوشته است هویدا می‌گردد:

آرزویی جز این ندارم که ایده‌هایم سروشکلی بیابند. کاش این اندیشه‌ها صورتی تازه به خود بگیرند و به هیئت افکار شما در آیند و از قلم شما جاری شوند، در آن صورت بسیار خرسند خواهم شد. این مسئله قدری سبک‌بارم می‌کند و از بار گران اندیشه‌ام می‌کاهد، زیرا من به خاطر کاستی‌های فراوانم از خدمت به حقیقتی که می‌بینم ناتوانم.

درحالی که گویی عنایتی فراوان و باورناپذیر شامل حال من شده است که می توانم حقیقت را ببینم. باور دارم که همه این گفته ها را به همین سادگی که می گویم خواهید پذیرفت. در نظر شیفتگان حقیقت، در کار نوشتن دستی که قلم را نگاه می دارد و جسم و روح صاحب قلم و محیط اجتماعی او اهمیت ناچیزی دارند. این ها اموری بسیار پیش پا افتاده و تقریباً ناچیزند. در این کار شخصیت من، شما و هر نویسنده دیگری که بزرگش می دارم اهمیت ندارد. شاید مسئله شخصیت در این حوزه فقط در مورد کسانی موضوعیت داشته باشد که کمابیش آن ها را خوار می شمارم ... نمی دانم قبلاً گفته ام یا نه، اما می توانید هر قطعه ای از دفترچه ها را که مایل بودید برای دیگران بخوانید، ولی نباید هیچ کدام را به کس دیگری بسپارید ... اگر تا سه چهار سال دیگر خبری از من نشد این طور تلقی کنید که مالکیت کامل آن ها متعلق به شماست. (همان، ص ۵۶)

صداقت فکری او نیز کمتر از فروتنی اش نبود. سیمون وی هرگز تربیت مذهبی نداشت و در خانواده ای سکولار بالیده بود. در آغاز جوانی و در دوران دانشجویی گرایش چپ داشت و همان که خود گفته است، هرگز شرح حال عارفان یا قدیسین را نخوانده بود و از این جهت ذهنی کاملاً آزاد از تأثیر تربیت پیشین داشت. او پس از تغییر حال و علاقه مندی به مذهب کاتولیک نیز خود را مسیحی بیرون از کلیسا نامید، هرگز غسل تعمید را نپذیرفت و از خطاهای تابشوندنی کلیسا چشم نپوشید و در این راه با هیچ مرجعی و با هیچ دوست و آشنایی از در مصالحه درنیامد. او تا پایان عمر کوتاهش تنها یک اصل راهنما در زندگی اش داشت: پایبندی به حقیقت در آن شکلی که بر او جلوه می کرد. انگیزه او از نوشتن نه جستن نام بود و نه پای فشردن بر عقاید موروثی به مدد قوای روحی و عقلانی نیرومندش. ممکن است پس از خواندن آثارش با او همدل نباشیم اما سخت است که پس از آشنایی با این روح شریف در صداقت فکری، آزادگی و فروتنی اش تردید کنیم. سیمون وی در یک کلام در پی آرامش نبود، بلکه حقیقت را می جست و محنت را کلید یافتن حقیقت می دانست. هر قسمتی از کتاب حاضر را که به تصادف انتخاب کنیم، به تقریب، می توان آن را جوهره کل اندیشه سیمون وی دانست، اما اگر اجازه داشته باشیم در

شعار مشهور بتهوفن^۱ تغییری مختصر دهم باید بگویم شعار زندگی سیمون وی «رستگاری از راه رنج» بود.

خطوط کلی زندگی او^۲

سیمون وی در سوم فوریه ۱۹۰۹ در پاریس به دنیا آمد. او در علم و ادبیات پیشرفتی استثنایی داشت. در شش سالگی می‌توانست قطعاتی از آثار راسین^۳ را از بر بخواند و با این‌که رشته مطالعاتش به خاطر وقوع جنگ جهانی اول مدام قطع می‌شد، در ژوئن ۱۹۲۴ و در سن پانزده سالگی به آسانی توانست لیسانس بگیرد.

یک سال را به مطالعه فلسفه گذرانید و پس از آن به مدت دو سال در کالج آنری چهارم در گرماگرم آمادگی برای آزمون ورودی دانشسرای عالی زیر نظر استادی به نام آلن^۴ تحصیل کرد. آلن که به نبوغ فلسفی او پی برده بود و در او قوه تفکری کمیاب می‌دید، با دقت و علاقه‌ای از سر مهر پیگیر پیشرفت او شد ولی او را از استدلال‌های نامنعطف بر حذر داشت و سرانجام او را راضی کرد که از موشکافی‌های انتزاعی ژرف دست بکشد و در تحلیل مستقیم امور ممانعت ورزد.

در ۱۹۲۸ وارد دانشسرای عالی شد، و در ۱۹۳۱ به عنوان معلم فلسفه واجدالشرايط از آن جا فارغ التحصیل و در دبیرستان دخترانه‌ای در لو پویی استخدام شد. در آن جا از دسامبر ۱۹۳۱ تا بهار ۱۹۳۲ مخالفت سرسختانه و آشکار خود را با هر نوع اجبار دولتی نشان داد و با همدلی علنی و فعالیت مستقیم، کارگران بیکار شهر را بر ضد مراجع قانونی شهر تشجیع و یاری می‌کرد.

در اکتبر ۱۹۳۲ در مدرسه‌ای در اوسر^۵ و در ۱۹۳۳ در مدرسه‌ای دیگر در روان^۶ استخدام شد، سپس تصمیم گرفت یک سال مرخصی بگیرد تا بتواند همه جوانب

۱. «شادی از راه رنج».

۲. آنچه درباره خطوط کلی زندگی سیمون وی می‌آید تلخیصی است از:

Waiting for God, Perennial Library, 1951, vii-xi.

۳. Jean Racine (۱۶۳۹-۱۶۹۹)، نمایش‌نامه‌نویس و شاعر فرانسوی.

۴. Alain (۱۸۶۸-۱۹۵۱)، نام مستعار فیلسوف و مقاله‌نویس مشهور فرانسوی امیل اگوست شارتریه.

زندگی کارگری را بی‌کم‌وکاست تجربه کند. او پیش از این تجربه هم در طی تابستان در مزارع ژورا^۱ کارگری کرده بود.

در ۱۹۳۴ شغلی در کارخانه رنو گرفت و اتاقی هم در همان نزدیکی کرایه کرد. با وجود سردردهای مزمن و جسم نحیفی که داشت می‌کوشید از هر چیزی که در وضعیتش کمترین تغییری نسبت به همکارانش ایجاد کند بپرهیزد.

در ۱۹۳۵، پس از پایان دوره مرخصی، دوباره و این بار در دبیرستان دخترانه‌ای در بورژ^۲ مشغول به تدریس شد. در اوایل اوت ۱۹۳۶ آن‌جا را ترک کرد تا به بارسلونا برود. می‌خواست شخصاً نبرد سرخ‌ها و طرفداران فرانکو را از نزدیک بررسی کند. اکتبر سال بعد، پس از این که هفته‌های متوالی در خط مقدم کاتالونیا همراه با ارتش جمهوری خواه عذاب کشید و فاجعه‌ای به نام جنگ را با همه وجودش تجربه کرد، به فرانسه بازگشت.

یک بار دیگر و این بار به سبب بیماری مرخصی گرفت و تا پیش از ۱۹۳۷ نتوانست به کار برگردد. این بار در دبیرستان دخترانه‌ای در سن کانتن^۳ مشغول به کار شد. بار دیگر در ژانویه ۱۹۳۸ وضع جسمانی‌اش او را واداشت تا زمان شروع جنگ جهانی دوم دست از کار بکشد. در سیزدهم ژوئن ۱۹۴۰ پاریس را ترک کرد و در اکتبر همان سال همراه با خانواده‌اش در مارسی سکونت گزید.

در ژوئن ۱۹۴۱ یکی از دوستانش او را با کشیش پرن آشنا کرد که در آن زمان ساکن یک دیر دومنیکن در مارسی بود و دو سال بعد توسط گشتاپو بازداشت شد. پدر پرن او را به گوستاو تیبون معرفی کرد و سیمون وی مدتی را نزد او در آردش^۴ گذراند. از آن‌جا که آرزو داشت مستقیماً طعم زندگی کارگری را بچشد آن‌جا هم به کار یدی مشغول شد. گاهی در فصل درو در مزارع و گاهی هم در فصل انگورچینی در تاکستان‌ها کار می‌کرد. اما کار فراوان و طاقت‌فرسا او را از مطالعاتش در فلسفه یونانی و هندو باز نداشت و او در این ایام دانش خود را در زبان سنسکریت افزایش

1. Jura

2. Bourges

3. Saint Quentin

4. Ardèche

داد. در همان دوران تمایلات عرفانی و دل مشغولی اش به مفهوم خدا فزونی گرفت و سبب شد درباره دعای مشهور مسیحی موسوم به «پدر ما» و نیز درباره عشق خداوند یادداشت‌هایی بنویسد.

در فصل زمستان به ماریسی بازگشت ولی همچنان به گفت‌وگوهایش با پدر پرن ادامه داد و به درخواست او به تشریح اندیشه‌هایش درباره افلاطون و فیثاغوری‌ها پرداخت. آن دو تا زمانی که سیمون وی فرانسه را ترک کرد به ملاقات، نامه‌نگاری و تبادل دیدگاه ادامه دادند.

در مه ۱۹۴۲ بود که نامه‌ای بلند به پدر پرن نوشت که خود آن را «زندگی‌نامه معنوی خودنوشت» می‌خواند. کشتی او در ۱۷ مه ساحل را ترک کرد. سه هفته در کازابلانکا، در اردوگاهی که مسافران فرانسه به امریکا در آن‌جا نگهداری می‌شدند، ماند. در این اردوگاه مقالات دیگری نوشت و آن‌ها را همچون میراث معنوی خود به پدر پرن سپرد. در ۲۶ مه و همراه آخرین نامه خداحافظی مقالاتش را تکمیل کرد و به آنچه پیش‌تر در ۱۵ مه نوشته بود ضمیمه ساخت.

در پایان ژوئن ۱۹۴۲، همین‌که به نیویورک رسید، برای خدمت در دولت موقت فرانسه فراخوانده شد و به همین منظور در ۱۰ نوامبر راهی انگلستان شد. در لندن او را مأمور بررسی اسناد دولتی کردند؛ در آن‌جا یادداشتی بلند درباره حقوق و وظایف متقابل و مشترک دولت و فرد نوشت.

خواهان آن بود که در مصائب کسانی که در فرانسه مانده بودند شریک شود و در این راه تا آن‌جا پیش رفت که با وجود خستگی مفرط و با این‌که از پا درآمده بود از پذیرش غذای اضافی که پزشکان برایش تجویز می‌کردند سر باز می‌زد و به جیره غذایی که در آن زمان هم‌میهنانش در مناطق تحت تصرف داشتند اکتفا می‌کرد.

وضع جسمانی اش به قدری بد شد که در چهاردهم آوریل ۱۹۴۳ در بیمارستان میدل‌سکس^۱ بستری شد و از آن‌جا به آسایشگاهی در آشفورد کنت^۲ منتقل گشت. یک یا دو روز بعد در بیست و نهم آگوست ۱۹۴۳ در آشفورد درگذشت.